

## بررسی نحوه تبویب فصوص الحکم ابن عربی

\* سیدعلی اصغر میر باقری فرد

\*\* محبوبه همتیان

### ◀ چکیده:

فصوص الحکم از مهم ترین آثار عرفانی است که به سبب داشتن ویژگی های متعدد از همان زمان تألیف، توجه بسیاری را به خود معطوف کرده است. یکی از خصایص این کتاب، شیوه تبویب و نام گذاری فص های آن است. شارحان فصوص، همواره سعی کرده اند این نام گذاری ها و دلیل انتساب هر حکمت را به پیامبری خاص توجیه و تفسیر کنند. نویسندگان این مقاله با بررسی فصوص الحکم و دیدگاه های ابن عربی و شارحان فصوص درباره نام گذاری فص ها، ارتباط بین حکمت هر فص و نام پیامبری را که آن حکمت به او منسوب شده است، مشخص می کنند. تأمل در مطالب و موضوعات مطرح شده در هر فص تا حدی مشخص می کند که وجوه نام گذاری فصوص چه بوده و ابن عربی چه شاخص ها و معیارهایی برای این کار در نظر داشته است.

◀ **کلیدواژه ها:** فصوص الحکم، وجه تسمیه فص، ابن عربی، شارحان فصوص.

\* استاد دانشگاه اصفهان / a\_mir\_fard@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان / m.hemmatiyan@gmail.com

## مقدمه

بسیاری از متون عرفانی بر اساس شاخص‌ها و معیارهایی که مؤلف در نظر داشته است، تبویب و فصل‌بندی شده‌اند. شیوه مؤلفان برای تبویب این متون یکسان نیست و معیارها و شاخص‌های هر مؤلف با دیگر مؤلفان متفاوت است؛ برای مثال، شیوه و انگیزه تبویب حدیقه با منطق‌الطیر تفاوت دارد و حتی یک نویسنده نیز در آثار خود ممکن است دسته‌بندی‌های متفاوت داشته باشد به نحوی که مثلاً عطار، آثار مختلفش را به شیوه‌های متنوعی تبویب کرده است. شناخت این معیارها و نحوه تبویب متون از جمله عوامل فرامتنی و درون‌متنی به شمار می‌آید که در فهم آن متون مؤثر است.

تعیین مبنا و معیار برای تبویب متن به عوامل زیر بستگی دارد:

1. هدف و انگیزه تألیف
2. موضوع اثر
3. حوزه و سطح مخاطبان
4. معلومات و توانایی‌های علمی مؤلف
5. مناسبات فرامتنی
6. مناسبات بینامتنی.

یکی از متون فصل‌بندی شده که شیوه تبویب آن شهرت بسیار پیدا کرده، فصوص‌الحکم ابن عربی است. البته عناوینی که برای فص‌های مختلف این کتاب در نظر گرفته شده، با سایر متون دسته‌بندی شده، از حیث ساختار عنوان هر فص و نیز از جهت موضوع متفاوت است. عناوین فصوص‌الحکم ساختاری ترکیبی دارد که بر دو رکن استوار است: یکی نام حکمتی که موصوف به صفتی است و دیگر نام یکی از پیامبران.

(البته نام اشخاص ذکر شده در عناوین فصوص، همه از زمره پیامبران نیستند. شیث، عزیر، هارون، لقمان و خالد پیامبر نبوده‌اند، ولی چون در عناوین فص‌ها غلبه با نام پیامبران است، در این مقاله با تسامح نام تمام فص‌ها به نام پیامبران منسوب شده است.)

با مشاهده چنین متنی سؤالات زیر به ذهن خطور می‌کند:

1. اساس انتخاب اسامی پیامبران برای هر فص چه بوده است؟

2. ابن عربی به کدام یک از دو رکن هر عنوان بیشتر توجه داشته است: اسم پیامبران یا حکمت هر فص؟
  3. رابطه حکمت مذکور با نام پیامبران در هر فص چیست؟ آیا لفظ و آهنگ تلفظ و صناعاتی چون سجع و جناس و دیگر آرایه‌های لفظی نیز در این نام‌گذاری‌ها تأثیر داشته است؟
  4. عنوان هر فص با موضوع همان فص تا چه حد ارتباط دارد و اصولاً ابن عربی چه شیوه‌ای برای ایجاد ارتباط عنوان با موضوع دارد؟ آیا شیوه ابن عربی در همه فص‌ها یکسان است؟ و روش خاصی برای نام‌گذاری فصوص داشته یا عناوین به صورت تواردی انتخاب شده است؟
  5. ابن عربی چگونه از آیات قرآنی مربوط به پیامبران و داستان زندگی آن‌ها، در بیان مطالب خود بهره برده است؟
  6. چرا نام این پیامبران خاص را در عنوان فص‌ها برای بیان مطالب و آرای خود برگزیده است؟
  7. چرا ابن عربی، دیدگاه‌های خود را در این کتاب در قالب بیست و هفت فص تنظیم کرده است؟ آیا تعمدی بر ذکر عناوین حکمت‌ها داشته یا قصدش رساندن تعداد فص‌ها به عددی خاص بوده است؟
- در بین شروح معتبری که بر فصوص نوشته شده است، گاهی در جهت تبیین وجوه تسمیه فص‌ها، اشاراتی وجود دارد و گاهی نیز درباره وجه تسمیه فص‌ها به طور صریح مطلبی بیان نشده است. از میان شروح، شرح ابوالعلاء غفیفی در این زمینه شیوه منسجم‌تری به کار بسته؛ هر چند او نیز تنها به اشاره‌ای اکتفا کرده است. در این باره به طور مستقل تنها، ویلیام چیتیک در کتابی با عنوان شرح سرفصل‌های فصوص الحکم، دیدگاه‌های شارحان فصوص الحکم را درباره وجه تسمیه فصوص بدون هیچ نقد و تحلیلی گرد آورده است. به لحاظ آنکه این مبحث یک مسئله فرامتنی و بینامتنی و مؤثر در فهم متون به شمار می‌آید. در این مقاله به صورت مفصل‌تر به این موضوع پرداخته و سعی شده است با دقت در دیدگاه‌های ابن عربی درباره وجوه تسمیه هر فص، شیوه او در بیان این وجوه، ایجاد توالی بین فص‌ها، بررسی دیدگاه‌های شارحان فصوص در این

زمینه، نقد و تحلیل آرای آنان و ارائه راهکارهایی، به سؤالات مطرح شده پاسخ داده شود.

## دیدگاه‌ها و شیوهٔ ابن عربی

در این بخش نخست، دیدگاه‌های ابن عربی در باب وجوه تسمیة فصوص مطرح می‌گردد و شیوهٔ او در این زمینه و در نحوهٔ بهره‌برداری وی از داستان پیامبران و آیات مربوط به آنان مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ سپس روش او در برقراری توالی بین فص‌ها بررسی می‌شود.

### 1. دیدگاه‌ها و شیوهٔ ابن عربی در باب وجه تسمیه فص‌ها

در این باره، نخستین موضوعی که باید بررسی شود، نظر ابن عربی در باب علت نام‌گذاری فص‌هاست. ابن عربی تنها وجه نام‌گذاری سه فص دوازدهم و سیزدهم و بیست و هفتم و نسبت دادن این حکمت‌ها به نام این پیامبران خاص را تبیین کرده است. در همین سه فص نیز، وی شیوه‌ای یکسان به کار نبرده، بلکه سه شیوهٔ متفاوت در پیش گرفته است:

الف. در برخی از فص‌ها ابن عربی برای بیان وجه تسمیة آن، هم به داستان پیامبران و هم به آیات مربوط به آن‌ها اشاره می‌کند. ابن عربی تنها در بیان وجه تسمیة فص سیزدهم (فص حکمة ملکیه فی کلمة لوطیه) ابتدا به معنی واژهٔ ملک یا ملوک اشاره می‌کند: «المَلِکُ الشَّدَّةُ و المَلِکُ الشَّدِیدُ»<sup>1</sup> (فصوص الحکم و خصوص الکلم، ص 126 و 127) سپس به آیه 80 سوره هود از زبان لوط می‌پردازد که: «فَهُو قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى عَنِ لُوطٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ "لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ" ... وَالَّذِي قَصَدَ لُوطٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَبِيلَةَ بِالرُّكْنِ الشَّدِيدِ: وَ الْمَقَاوِمَةَ بِقَوْلِهِ "لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ" وَ هِيَ الْهَمَّةُ هُنَا مِنْ الْبَشْرِ خَاصَّةً»<sup>2</sup> (همان‌جا) در اینجا به نظر می‌رسد ابن عربی کوشیده است علت نسبت دادن حکمت ملکیه را به لوط توجیه و تفسیر کند.

ب. گاهی نیز ابن عربی با اشاره‌ای به داستان پیامبران و تأویل حوادث زندگی آنان می‌کوشد وجوه تسمیة فصوص را به نحوی تبیین و توجیه کند. او تنها در فص دوازدهم (فص حکمة قلبیه فی کلمة شعیبیه) است که با اشاره‌ای به داستان زندگی حضرت شعیب به صراحت دربارهٔ علت نام‌گذاری این فص سخن می‌گوید: «وَأَمَّا

اختصاصها بشعیب، لِمَا فِيهَا مِنَ التَّشْعُبِ، أَيْ شُعْبُهَا لَا تَنْحَصِرُ، لِأَنَّ كُلَّ اعْتِقَادٍ شُعْبَةٌ فَهِيَ شُعْبٌ كُلُّهَا، أَعْنَى الِاعْتِقَادَاتِ...»<sup>3</sup> (همان، ص 123)

به نظر می‌رسد آنچه ابن عربی در این عبارات بیان می‌کند، به طور دقیق و روشن ارتباط بین شعیب و قلب را مشخص نمی‌سازد.

ج) گاهی نیز ابن عربی بدون استفاده از آیات مربوط به یک پیامبر و داستان زندگی او، سعی می‌کند با بیان مطالبی به توجیه علت نام‌گذاری فص پردازد. وی درباره فص بیست و هفتم (فص حکمة فردیة فی کلمة محمدیه) به صورت صریح بیان می‌کند که: «إِنَّمَا كَانَتْ حِكْمَةً فَرْدِيَّةً لِأَنَّهُ أَكْمَلُ مَوْجُودٍ فِي هَذَا النُّوعِ الْإِنْسَانِيِّ، وَلِهَذَا بُدِيَ بِهِ الْأَمْرُ وَخُتِمَ.»<sup>4</sup> (همان، ص 410 و 411)

ابن عربی در کل مطالب فصوص برای بیان نظریه وحدت وجود و تحلیل مبانی مختلف این نظریه و شرح دیدگاه‌های خود درباره مباحث گوناگون کوشیده از داستان پیامبران و آیاتی که درباره هر یک از آنها در قرآن آمده است، بهره ببرد. شیوه‌ای که محیی‌الدین در استفاده از این داستان‌ها و آیات برای بیان آرای خود به کار برده، در خور توجه است؛ برای مثال در فص سوم (فص حکمة سبوحیة فی کلمة نوحیه) موضوع اصلی فص، مسئله تشبیه و تنزیه است و ابن عربی ضمن بیان داستان نوح (ع) و آیاتی که در قرآن درباره این پیامبر آمده است، وجوه تفاوت دعوت نوح (ع) و دعوت پیامبر اسلام (ص) را بیان می‌کند و نتیجه می‌گیرد که نظریه وحدت وجود جمع بین تشبیه و تنزیه است. در نهایت نیز نظریه وحدت وجود را به پیامبر اسلام نسبت می‌دهد و از آیه «أَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» این مطلب را استنباط می‌کند که این آیه دو امر تنزیه و تشبیه را در امری واحد جمع کرده و این یکی از مواردی است که می‌خواهد دعوت به حقیقتی واحد را که از یک وجه به تنزیه می‌پردازد و از وجه دیگر به تشبیه، به قرآن و صاحب قرآن نسبت دهد.

در واقع، ابن عربی با بیان اینکه نوح به سبب آنکه قوم بت‌پرست خود را بر سبیل تنزیه به عبادت خدا فرا می‌خواند، با آنان مکر کرده و فریشان داده، به دنبال طرح این نظریه است که عقیده فرد هر چه و معبودش هر که باشد، در حقیقت جز خدا را نمی‌پرستد، چون او مظهري از مظاهر حق را در وجود عبادت می‌کند و در هستی

چیزی غیر از خدا نیست. (ر.ک: همان، ص 39) ابن عربی می‌کوشد آیات قرآن و داستان‌های مربوط به پیامبران و اقوام آن‌ها را به نحوی تأویل کند که مؤید نظریه وحدت وجود او باشد و بر این اساس در نهایت بتواند مبانی نظریه خود را تبیین نماید.

در فص بیست و پنجم (فص حکمة علویة فی کلمة موسویة) ابن عربی داستان زندگی حضرت موسی (ع) را با استفاده از آیات قرآن بیان می‌کند و ضمن بیان جزئیات حوادث زندگی آن حضرت، در همه بخش‌های این داستان می‌کوشد مطالب را به نحوی تأویل کند که با اندیشه اصلی‌اش برای اثبات وحدت وجود و مباحث مربوط به آن قابل تطبیق باشد و بعضاً به نحوی آیات را تأویل می‌کند که بسیار بحث‌برانگیز است، از جمله ذیل مباحثی که در این فص در بخش گفت‌وگوی بین موسی (ع) و فرعون در تأویل آیات قرآنی مربوط به این واقعه می‌آورد، به نحوی سخن می‌گوید که در نهایت، آنچه از تفسیر آیات قرآنی و حاشیه‌ای که بر آن‌ها می‌زند حاصل می‌شود، در جهت تبیین و تأیید نظریه وحدت وجود است. (ر.ک: همان، ص 212-208)

در حقیقت، ابن عربی در تأمل و اشارات، روش خاصی دارد و علی‌رغم اینکه به نص آیات قرآن که درباره پیامبران و دیگران نازل شده، استشهاد می‌کند و همه آیات را مورد بررسی قرار می‌دهد، معانی آن‌ها را چنان‌که می‌خواهد تأویل می‌کند و الفاظ این آیات را به عنوان رمزی می‌داند که رأی و نظر او را تبیین می‌کند. (ر.ک: همان، ص 299)

از میان بیست و هفت فص فصوص، ابن عربی در هفده فص<sup>5</sup> هم از داستان پیامبران مذکور در عنوان فص‌ها و هم از آیات مربوط به آن‌ها برای بیان مطالب خود بهره برده است. در شش فص<sup>6</sup> تنها به داستان آن‌ها اشاره دارد و در چهار فص<sup>7</sup> باقی مانده نه تنها از آیات مربوط به پیامبران استفاده‌ای نکرده، بلکه به داستان‌های مربوط به آن‌ها نیز اشاره‌ای نکرده است. (البته در این بخش پیامبرانی منظور است که آیاتی در قرآن درباره آن‌ها وجود دارد و ابن عربی به آن‌ها اشاره‌ای نکرده، زیرا نام برخی از پیامبران مذکور در عناوین فصوص در قرآن مطرح نشده است.)

شیوه ابن عربی در ایجاد ارتباط بین عنوان فص‌ها با محتوای هر فص نیز از مباحث قابل توجه در کتاب فصوص است. گاهی محیی‌الدین با ذکر وجه تسمیه فص و طرح داستان آن پیامبر و آیات مربوط به او با ایجاد مقدمه‌ای زمینه را برای طرح موضوع اصلی

خود در یک فص فراهم می‌کند. در این قبیل فص‌ها، نظیر سه فص دوازدهم و سیزدهم و بیست و هفتم که مؤلف خود به نوعی به وجه تسمیه آن‌ها اشاره کرده است، می‌کوشد از طریق طرح این وجه تسمیه و ربط دادن آن به حکمت مورد نظر و تأویل آیات مربوط به آن پیامبر، به بیان موضوع مورد نظر خود در آن فص پردازد؛ برای مثال در فص سیزدهم (فص حکمة ملکية فی کلمة لوطیه) با تأویل آیه 80 سوره هود که از زبان لوط بیان می‌شود، زمینه را برای طرح بحث همت و سایر مباحث مطرح شده در آن فص فراهم می‌کند. (ر.ک: همان، 126 به بعد)

گاهی نیز ابن عربی در بعضی از فص‌ها بدون آنکه نکته‌ای درباره وجه تسمیه آن فص ذکر کند، صرفاً به داستان آن پیامبر و آیات مربوط به او اشاره می‌کند و به همراه تأویل آن آیات، دیدگاه‌های خود را شرح می‌دهد؛ برای مثال در ابتدای فص پنجم (فص حکمة مهمیة فی کلمة ابراهیمیه) با ارائه معنای جدیدی برای واژه خلیل که صفت حضرت ابراهیم (ع) است و بیان توضیحاتی درباره آن، زمینه‌ای فراهم می‌سازد تا از طریق آن به بیان آرای خود در این فص پردازد. در فص ششم نیز در ابتدا داستان خواب دیدن حضرت ابراهیم (ع) و مأموریت او بر ذبح فرزندش و فرستادن گوسفندی از جانب حضرت حق را بیان می‌کند و می‌کوشد بحث رؤیا و عالم خیال و تعبیر رؤیا را مطرح و از این طریق، اندیشه‌های خود را در این زمینه تبیین سازد.

ولی ابن عربی در برخی از فصوص، بدون طرح هیچ مقدمه‌ای از همان ابتدا مباحث خود را بیان می‌کند؛ نظیر فص هجدهم (فص حکمة نفسیة فی کلمة یونسیه) که بدون اشاره به داستان حضرت یونس (ع) یا حتی آیاتی که در قرآن درباره این پیامبر آمده است، موضوع اصلی این فص یعنی انسان، طبیعت و جایگاهش را در هستی تشریح می‌کند.

تنها در فص بیستم (فص حکمة جلالیة فی کلمة یحوییه) ابن عربی روشی متفاوت در پیش می‌گیرد و بدون اینکه مطلب و موضوع خاصی را در این فص مطرح کند، صرفاً به شرح نام این پیامبر و بررسی آیات قرآن می‌پردازد. حتی برخی از شارحان معتقدند برای نسبت دادن حکمت جلالی به یحیی دلیل آشکاری وجود ندارد. (ر.ک: همان، ص 241) سایر شروح نیز کوشیده‌اند به نوعی این انتساب را توجیه کنند.

به نظر می‌رسد چنین فصي که تقریباً در آن، مطلب جدیدی در جهت تبیین اندیشه‌های ابن عربی بیان نشده، صرفاً بدین جهت در کتاب گنجانده شده است که تعداد فص‌ها به عدد بیست و هفت برسد، ولی دلیل قانع کننده‌ای در مورد علت تأکید محیی‌الدین بر این عدد خاص برای نگارندگان این سطور به اثبات نرسید.

به طور کلی، ابن عربی در ایجاد ارتباط بین عنوان و موضوع فص‌ها، روش خاص، معین و ثابتی ندارد، ولی شیوه ثابت و روند کلی کلام ابن عربی در فص‌های مختلف این گونه است که به نحوی با توجیه، تفسیر و تأویل داستان‌های پیامبران یا آیات قرآن، آرا و اندیشه‌های خود را بیان می‌کند و به نوعی سعی دارد آن مطالب را آرای کاملاً موجّه و پذیرفتنی جلوه دهد.

## 2. شیوه ابن عربی در ایجاد توالی بین فصوص

به نظر می‌رسد ترتیب قرار گرفتن این فص‌ها، توالی، تقدیم و تأخیر آن‌ها دقیق و حساب شده است و آنچه در این ترتیب و توالی بیشتر مورد توجه مؤلف بوده، موضوع و عنوان حکمت‌هاست و انتخاب نام پیامبران و دقت در تقدیم و تأخیر آن‌ها صرفاً امری ذوقی است؛ مثلاً با وجود اینکه در قرآن کریم ذکر شده که خداوند سلیمان را به داود بخشید و سلیمان وارث او بود، ولی در توالی فص‌ها، فص شانزدهم به سلیمان و فص هفدهم به داود اختصاص یافته است. مطلب دیگر اینکه به نظر می‌رسد ابن عربی به طور دقیق در ضمن مطالب هر فص، مباحث را به گونه‌ای تنظیم و مطرح می‌کند که به نحوی برای بیان ادامه مطالب و دیدگاه‌هایش در فص یا حتی فص‌های بعدی زمینه‌سازی کرده باشد؛ برای مثال، در انتهای فص سوم ابن عربی بیان می‌کند که «وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَقِفَ عَلَى أَسْرَارِ نَوْحٍ فَعَلِيهِ بِالرَّقِيِّ فِي فَلَكَ يَوْحٍ...»<sup>8</sup> (همان، ص 74) «فلک یوح همان فلک شمس است که مقام روحانیت ادریس پیامبر است.» (فصوص‌الحکم موحد، ص 285) سپس ابن عربی در آغاز فص چهارم، ضمن مطرح کردن انواع علو که آن را به علو مکان و مکانیت تقسیم می‌کند و درباره فلک شمس و اینکه آن مرکز افلاک و مقام روحانیت ادریس است، سخن می‌گوید. همچنین در فص چهارم (فص حکمة قدوسیة فی کلمة إدرسیة) با اشاره به قصه حضرت ابراهیم (ع) زمینه را برای سه فص دیگر که موسوم به ابراهیم و فرزندانش اسحاق و اسماعیل اند فراهم می‌سازد. قصه خواب ابراهیم و تعبیر



آن نیز زمینه‌ای است برای دو فص یعقوب و یوسف که به بحث از عالم رؤیا و تأویل آن پردازد یا با مطالبی که در انتهای فص یوسف در تفسیر سوره اخلاص در تأکید بر احادیث الله مطرح می‌کند به گونه‌ای زمینه را برای طرح مباحث فص هود درباره احادیث افعالی خداوند فراهم می‌کند. (ر.ک: همان، ص 291 و 473) در برقراری توالی بین سایر فصوص نیز موارد مشابهی را می‌توان ذکر کرد، از جمله رابطه‌ای که بین فص‌های چهاردهم (فص حکمة قدریة فی کلمة عزیریة) و پانزدهم (فص حکمة نبویة فی کلمة عیسویة) برقرار شده است. یا مطالبی که شارحان درباره وجود رابطه طولی بین فص‌های شانزدهم (فص حکمة رحمانیة فی کلمة سلیمانیة) و هفدهم (فص حکمة وجودیة فی کلمة داودیة) و هجدهم (فص حکمة نفسیة فی کلمة یونسیة) متذکر شده‌اند، مبنی بر اینکه فص هجدهم را از نظر موضوع خلافت با دو فص قبل پیوسته می‌دانند، با این تفاوت که در این فص موضوع خلافت از بعد روان‌شناختی بررسی می‌شود. (از جمله ر.ک: شرح فصوص الحکم قیصری، ص 974؛ ممدالهمم فی شرح فصوص الحکم، ص 421؛ فصوص الحکم و خصوص الکلم عقیقی، ص 231)

به طور کلی، همه این موارد وجود توالی و ترتیب طولی بین فصوص را اثبات می‌کند. البته این توالی که ابن عربی بین فص‌های کتاب برقرار کرده، برای ترتیب کنونی این فصوص است و اگر ترتیب ذکر مطالب به صورتی غیر از این بود نیز ابن عربی سعی می‌کرد این توالی و ترتیب و رابطه را بین بخش‌های مختلف ایجاد کند.

### 3. وجوه تسمیة فص‌های فصوص از دیدگاه شارحان و شیوة آن‌ها در بیان

#### این وجوه

شارحان فصوص الحکم برای بیان وجوه تسمیة فص‌ها سه روش مختلف در پیش گرفته‌اند:

الف. شماری از شارحان در بیشتر موارد از آیات و داستان‌های مربوط به پیامبران مذکور در عنوان فص‌ها برای توجیه و تأویل عنوان فص‌ها بهره می‌برند. البته اشاره‌ای که ابن عربی در فصوص به این آیات و داستان‌ها دارد و بهره‌ای که از این مطالب می‌برد، الهام‌بخش شارحان در این شیوه است. از جمله درباره بیان وجه تسمیة فص‌هایی نظیر

فص سیزدهم (فص حکمة ملکیه فی کلمة لوطیه) که ابن عربی خود وجه تسمیه آن را ذکر کرده است، شارحان نیز در این باره تقریباً مطالبی مشابه با دیدگاه‌های ابن عربی را مطرح کرده‌اند. (ر.ک: شرح فصوص الحکم کاشانی، ص 321؛ الفکوک، ص 104)

از جمله قیصری در شرح وجه تسمیه این فص این‌گونه بیان می‌کند که:  
 «المَلِک ... هو الشَّدَّةُ. والملیکُ الشَّدیدُ... و إنما نَسَبَ الحِکْمَةَ إلى کلمة "لوط" علیه السلام، لأنه کان ضعیفاً فی قومہ، و هم أقویاء شدیدُ الحجاب، ما كانوا تقبلون منه ما أتى به من الله إلیهم... حتی قال: "لو أن لی بکم قوَّةً أو أوی إلى رکنٍ شدیدٍ فالتجأ إلى الله من حیثُ إنه القویُّ الشدیدُ حتی استأصلَهم بشدَّةِ العذاب."<sup>9</sup> (شرح فصوص الحکم قیصری، ص 797 و 798)

از میان شارحان فصوص، ابوالعلاء عقیفی درباره وجه تسمیه این فص، نظری متفاوت به دست می‌دهد، وی درباره علت منسوب شدن حکمت ملکی به کلمه لوطی معتقد است: «و یظهرُ أنَّ المرادَ بقومِ لوطٍ شهواتُ النفسِ البهیمیة، و بلوطٍ نفسه تلك القوَّةُ الروحیةُ التي تضبطُ هذه الشهواتِ و تتصرفُ فیها. فهو رمزٌ إِمَّا للهمةٍ نفسیها أو لقوَّةٍ روحیةٍ أعلى تعرفُ کیفاً و متى تستخدمُ الهمةَ»<sup>10</sup> (فصوص الحکم و خصوص الکلم عقیفی، ص 155)

درباره وجه تسمیه فص پانزدهم (فص حکمة نبویة فی کلمة عیسویه) آورده‌اند، بدان جهت که نبوت حضرت عیسی (ع) باطنی و او نبی به نبوت عام از ازل تا ابد بود و هنگام بعثت به نبوت خاص مبعوث شد، لذا خبر دادن از احوال روحانیون بر او غلبه داشت و دعوتش به باطن غالب‌تر بود. البته در اینجا مراد از نبوت، نبوت تشریحی نیست، بلکه نبوت عامه ازلی است که این نبوت به اصالت از اوست. (ر.ک: شرح فصوص الحکم قیصری، ص 843-845؛ شرح فصوص الحکم کاشانی، ص 349؛ نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص، ص 215) علاوه بر این، قونوی بیان می‌کند که می‌توان لفظ «نبی» را از ریشه «نبا، ینبو» به معنی فراز دادن و عروج نیز دانست. وی معتقد است که منظور ابن عربی از لفظ نبی معنای «خبررسانی» نیست، زیرا تمام انبیا در این صفت سهیم‌اند، بلکه او به عروج عینی توجه دارد. (ر.ک: الفکوک، ص 263) یا درباره وجه تسمیه فص هجدهم (فص حکمة نفسیه فی کلمة یونسیه) بعضی از شارحان نکاتی را آورده‌اند از

جمله اینکه همان گونه که خداوند یونس را در دریا به ماهی آزمایش کرد، نفس را هم به تعلق در جسم مبتلا کرد و نفس نیز در عین ظلمات طبیعت و جسم ظلمانی به سوی پروردگارش توجه می کند و خداوند او را از مهلکه های طبیعت نجات می دهد (ر.ک: شرح فصوص الحکم قیصری، ص 973 و 974) البته جندی به نقل از قونوی این احتمال را مطرح می کند که در نسخه ای این حکمت به صورت نَفْسِیَه آمده و صدرالدین نیز آن را در فکوک نَفْسِیَه آورده است، ولی در نهایت هر دو وجه را موجه می داند. (ر.ک: شرح فصوص الحکم جندی، ص 559)

ب. شارحان در برخی از فص ها بدون استفاده مستقیم از داستان های پیامبران و آیات مربوط به آن ها به تأویل و توجیه وجوه تسمیه شماری از عناوین می پردازند. در ذکر وجه تسمیه فص بیست و هفتم (فص حکمة فردیة فی کلمة محمدیة) که ابن عربی خود به وجه تسمیه آن اشاره کرده است، شارحان بدون اینکه به داستان زندگی پیامبر اسلام (ص) یا آیات قرآنی مربوط به ایشان اشاره ای کنند صرفاً به توجیه علت نام گذاری این فص پرداخته و دیدگاه هایی متفاوت بیان کرده اند.

کاشانی علت اختصاص کلمه محمدیة به حکمة فردیة را این گونه می داند: «لأنه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَوْلُ تَعْيِنَاتِ الذِي تَعْيِنَ بِهِ الذَاتُ الْأَحَدِيَّةُ قَبْلَ كُلِّ تَعْيِنٍ تَظَهَّرَ بِهِ مِنْ التَّعْيِنَاتِ الْغَيْرِ الْمَتَّاهِيَّةِ.» (شرح فصوص الحکم کاشانی، ص 537) و نیز (ر.ک: نقد النصوص، ص 274) قیصری نیز در شرح عنوان این فص آورده است: «إِنَّمَا كَانَتْ حِكْمَةً فَرْدِيَّةً لِإِنْفِرَادِهِ بِمَقَامِ الْجَمْعِيَّةِ الْإِلَهِيَّةِ الذِي مَا فَوْقَهُ إِلَّا مَرْتَبَةُ الذَاتِ الْأَحَدِيَّةِ، لِأَنَّهُ مَظْهَرُ الْإِسْمِ اللَّهِ، وَ... وَ أَيْضاً، أَوْلُ مَا حَصَلَ بِهِ الْفَرْدِيَّةُ إِنَّمَا هُوَ بَعِيْنُهُ الثَّابِتَةُ؛ لِأَنَّ أَوْلَ مَا فَاضَ بِالْفَيْضِ الْأَقْدَسِ مِنَ الْأَعْيَانِ هُوَ عَيْنُهُ الثَّابِتَةُ؛ وَ أَوْلَ مَا وَجِدَ بِالْفَيْضِ الْمَقْدَسِ فِي الْخَارِجِ مِنَ الْأَكْوَانِ رُوحَهُ الْمَقْدَسُ... فَحَصَلَ بِالذَاتِ الْأَحَدِيَّةِ وَ الْمَرْتَبَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَ عَيْنِهِ الثَّابِتَةِ الْفَرْدِيَّةِ الْأَوْلَى...»<sup>11</sup> (شرح فصوص الحکم قیصری، ص 1153 و 1154) بنابراین، محمد واسطه ظهور تعینات نامتناهی و شامل تمام آن هاست به همین دلیل موجودی واحد و فردی بی همتاست. (ر.ک: شرح سرفصل های فصوص الحکم، ص 179)

درباره این فص نیز از میان شارحان، عقیفی نظری متفاوت بیان می کند و مقصود از کلمه محمدی را در این فص، محمد پیامبر (ص) نمی داند و معتقد است مراد او، آن

حقیقت محمدی است که آن را کامل‌ترین مظهر خلقی می‌داند که حق در او ظهور کرده است؛ حتی عقیفی اظهار می‌کند که «ما یقصدُهُ ابن عربیُّ بِالکَلِمَةِ المَحْمَدِیَّةِ، وَ هِیَ شَیْءٌ یَخْتَلِفُ تَمَامَ الاختلافِ عَن شَخْصِیَّةِ النَبِیِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، بَل لَیْسَ بَیْنَهُمَا مِنَ الصَّلَةِ إِلَّا مَا بَیْنَ الحَقِیْقَةِ المَحْمَدِیَّةِ وَ أیُّ نَبِیٍّ مِنَ الأنْبِیَاءِ أَوْ رَسولٍ مِنَ الرُّسُلِ أَوْ وِلیٍّ مِنَ الأولِیَاءِ. فَالکَلِمَةُ المَحْمَدِیَّةُ إِذْنُ شَیْءٌ مُتَافِزِیْقِیُّ مُحضٌ خَارِجٌ عَن حُدُودِ الزَّمَانِ وَ المَکَانِ أَوْ قُلْ إِنْ شِئْتَ هِیَ الحَقُّ ذَاتُهُ ظَاهِراً لِنَفْسِهِ فِی أَوَّلِ تَعِیْنِ مَنْ تَعِیْنَاتِهِ فِی صُورَةِ العَقْلِ الحَاوِی لَکُلِّ شَیْءٍ، المَتَجَلِّی فِی کُلِّ کَائِنٍ عَاقِلٍ. وَ لَیْسَ هَذَا الإِخْتِصَاصُ لِغَیْرِ کَلِمَةِ المَحْمَدِیَّةِ، وَ مِنْ هُنَا کَانَتِ فَرِیدَةُ الحِکْمَةِ المَحْمَدِیَّةِ.»<sup>12</sup> (ر.ک: فصوص الحکم و خصوص الکلم عقیفی، ص 321)

یا دربارهٔ فص بیست و سوم (فص حکمة احسانیه فی کلمة لقمانیه) شارحان ضمن بیان مباحث مفصلی در بیان معنی واژه «احسان» در لغت و اصطلاح و بیان مراتب احسان می‌کوشند به نحوی علت انتساب این حکمت به کلمه لقمان را توجیه کنند. قیصری در شرح خود خلاصه‌ای از توضیحات پیچیده‌ای که دیگران بیان کرده‌اند، ارائه می‌دهد. وی پس از بیان مطالب لغوی و اصطلاحی دربارهٔ واژه «احسان» آورده است: «...أَمَّا خُصَّتِ الحِکْمَةُ الإِحْسَانِیَّةُ بِالکَلِمَةِ اللِّقْمَانِیَّةِ، لِأَنَّهٗ صَاحِبُ الحِکْمَةِ بِشَهَادَةِ قَوْلِهِ تَعَالَى: "وَ لَقَدْ آتَیْنَا لِقْمَانَ الحِکْمَةَ وَ مَن یُوتِ الحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیْراً" فَهُوَ صَاحِبُ الخَیْرِ، وَ الخَیْرُ هُوَ "الإِحْسَانُ" وَ الإِحْسَانُ فَعْلٌ مَا یَبْغِی أَنْ یُفْعَلَ. وَ "الحِکْمَةُ" وَضَعُ الشَّیْءِ فِی مَوْضِعِهِ. فَهَمَّا مِنْ وَادٍ وَاحِدٍ. وَ أیضاً الحِکْمَةُ یَسْتَلْزِمُ الإِحْسَانَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ؛ فَلِذَلِكَ قَارَنَ "الإِحْسَانَ" بِکَلِمَةِ.»<sup>13</sup> (شرح فصوص الحکم قیصری، ص 1082؛ نیز ر.ک: الفکوک، ص 299\_301؛ شرح فصوص الحکم جندی، ص 607\_610؛ ر.ک: شرح فصوص الحکم کاشانی، ص 475)

ج) اغلب نظر کلی و نهایی شارحان فصوص دربارهٔ وجه تسمیهٔ فص‌ها یکسان است، ولی از بین آن‌ها تنها عقیفی در شرح خود نظری متفاوت از سایرین مطرح می‌کند. وی معتقد است: «هو الذی لا شکَّ فِیهِ عِنْدِی أَنَّ ابْنَ عربیِّ لَایذکُرُ نوحاً أَوْ ادریسَ أَوْ غیرَهُمَا مِنَ الأنْبِیَاءِ، عَلَی أَنِهَا شَخْصِیَّاتٌ تاریخیَّةٌ حَقِیْقِیَّةٌ، وَ لَایصَوِّرُهَا لَنَا التَّصوِیرَ الذِّی نَعْرِفُهُ فِی القُرْآنِ أَوْ غَیْرِهِ مِنَ کُتُبِ المَقْدَسَةِ، وَ إِنَّمَا هِیَ مِثْلٌ یضْرِبُهَا وَ أَدوَاتٌ یَسْتَحْدِثُهَا فِی شَرَحِ أَجْزَاءِ مَذْهَبِهِ.»<sup>14</sup> (ر.ک: فصوص الحکم و خصوص الکلم عقیفی، ص 46) برای

نمونه، او درباره وجه تسمیه فص هجدهم معتقد است علت انتساب این فص به یونس قابل تبیین نیست، مگر اینکه ابن عربی یونس را رمزی برای نفس ناطق انسانی بداند که در درون تاریکی های جسم خدا را صدا کرد. (ر.ک: همان، ص 231) یا درباره علت انتساب حکمت ایناسیه به الیاس معتقد است: «الیاس صرفاً یک رمز است برای عقل انسانی زمانی که از تمام پیوندهایش با بدن گسسته می شود، یا آن عقل نابی است که رویکردش به معرفت کامل نسبت به خداست.» (ر.ک: همان، ص 258)

اگرچه او به طور کلی، کاربرد نام پیامبران را در فصوص، نوعی رمز می داند، ولی خود او نیز نتوانسته است برای تمام فص ها چنین توجیهی بیان کند و درباره وجه تسمیه هفت فص هیچ گونه نظری ارائه نکرده است. درباره بعضی از فص ها از قبیل فص نهم (حکمة نوریة فی کلمة یوسفیه) نیز نکاتی که بیان می کند، نظیر مطالبی است که سایر شارحان درباره آن فص آورده اند و همراهی نام یوسف با حکمت نوری را به لحاظ ارتباط او با تأویل رؤیا و آشنایی او با عالم نورانی یا همان عالم مثال می داند. (ر.ک: همان، ص 105) درباره برخی از فص ها معتقد است همراهی نام پیامبران با آن حکمت خاص به سبب همراهی نام آن ها با عنوان آن حکمت در آیه ای از آیات قرآن است؛ مثلاً برای دلیل نام گذاری فص شانزدهم (فص حکمة رحمانیة فی کلمة سلیمانیة) این مطلب را بیان می کند که: «لیس لإقتران اسم سلیمان علیه السلام بالحکمة الرحمانیة فی عنوان الفص من سبب ظاهر إلا ما ورد فی القرآن فی قصّة مع بلقیس و الكتاب الذی أرسله إلیها یدعوها فیه إلی الله، و فی فاتحة الكتاب قوله: "إنه من سلیمان و إنه بسم الله الرحمن الرحیم". فلیس هذا الاقتران إذن إلا أمراً عرضياً صرفاً، و لو ذکر اسم رسول آخر غیر سلیمان لسمیت الحکمة باسمه. ولكن هذا شأن ابن عربی فی اختیار معظم عناوین فصوصه.»<sup>15</sup> (ر.ک: همان، ص 204) عقیقی شیوه ابن عربی را در گزینش بیشتر عنوان های فصوص چنین شیوه ای می داند. در میان سایر شارحان فصوص به نظر می رسد حسن زاده آملی نیز به نوعی نام پیامبران را در عنوان فص ها رمزی می داند. در فص پانزدهم در بخش مربوط به خلقت حضرت عیسی (ع) و بحث درباره اختلاف نظر عرفا درباره لفظ «کن» بیان شده «هذه مسألة لا یمكن أن تعرف إلا ذوقاً کأبی یزید حین نفخ فی النملة التی قتلها فحییت فعلم عند ذلك بمن ینفخ فنفخ فکان عیسوی المشهد.» (همان، ص 142)

حسن‌زاده ذیل شرح این قسمت بیان کرده است که: «عیسوی المشهد اشاره است به اینکه تمام این بیست و هفت کلمه، بیان مقامات انسانی است، یعنی نبوت عامه به اصطلاح عارف که همان نبوت مقامی است که اولیای الهی بدان مرزوق‌اند، پس هرکس در هر یک از این بیست و هفت کلمه حائز آن رتبه ولایت گردید، مشهد آن کلمه می‌گردد، یعنی عیسوی المشهد و موسوی المشهد، و همچنین دیگر کلمات، هرچند نبی تشریحی نمی‌باشد.» (ممه‌الهمم در شرح فصوص الحکم، ص 360)

## نقد و تحلیل

با بررسی آراء ابن‌عربی و بررسی نظر شارحان فصوص درباره وجه تسمیه فص‌ها می‌توان فصوص این کتاب را به دو دسته کلی تقسیم کرد:

1. فص‌هایی که ابن‌عربی، خود به نوعی به وجه تسمیه آن‌ها اشاره کرده است.
  2. فص‌هایی که شارحان سعی در توجیه و تفسیر وجه تسمیه آن‌ها داشته‌اند.
- در هر دو دسته نیز سه شیوه مختلف به کار بسته شده است که در همه این روش‌ها ابن‌عربی و شارحان یا کوشیده‌اند به نحوی از آیات و داستان‌های پیامبران مذکور در عنوان هر فص و بعضاً تأویل این آیات و داستان‌ها در جهت توجیه عنوان فص‌ها بهره ببرند یا بدون استفاده مستقیم از این آیات و داستان‌ها صرفاً به تأویل و توجیه عناوین فصوص بپردازند. گاهی نیز شارحان در نظری متفاوت نام پیامبران هر فص را رمزی دانسته‌اند. البته شیوه شارحان در اغلب فص‌ها، بهره‌گیری از آیات و داستان‌های مربوط به پیامبران در جهت توجیه علت نام‌گذاری فصوص است. در این زمینه نیز شیوه ابن‌عربی در برقراری ارتباط بین مقدمه فصوص با متن اصلی هر فص و شیوه‌ای که در جهت تبیین اندیشه‌های اصلی خود در پیش می‌گیرد، یکی از مواردی است که الهام‌بخش شارحان در ذکر دلایل و توجیهاتشان برای وجوه تسمیه فصوص بوده است.

بررسی شیوه ابن‌عربی در نحوه کاربرد داستان پیامبران و آیات مربوط به آن‌ها در متن فصوص و تأویلاتی که از این آیات و داستان‌ها در جهت تبیین اندیشه‌های خود ارائه می‌دهد و همچنین روش‌های گوناگونی که در برقراری ارتباط بین این مقدمات با موضوعات و عقاید و افکار مورد نظر خود در متن فص‌ها به کار می‌گیرد، همه اثبات‌کننده این مطلب است که آنچه در انتخاب این عناوین برای فص‌های این کتاب

بیشتر مد نظر مؤلف بوده، عناوین حکمت‌هاست و صرفاً جهت تبیین این حکمت‌ها و اندیشه‌های مرتبط با آن‌هاست که سعی می‌کند نام پیامبری را کنار این حکمت‌ها قرار دهد تا بتواند از داستان زندگی او و تأویل آیات مرتبط با او بیشترین بهره را ببرد، لذا در این راستا سعی می‌کند تا حد ممکن این حکمت‌ها و کلمه‌ها از نظر ظاهری نیز از یک تناسب نسبی برخوردار باشد.

اما آنچه ابن عربی می‌کوشد به خوبی مطرح کند، حکمت‌های هر فص است که به نظر می‌رسد حتی توالی و تقدیم و تأخیر آن‌ها نیز از جمله مواردی است که محیی‌الدین به دنبال حفظ و رعایت آن بوده است. به نظر می‌رسد انتخاب این پیامبران یک امر ذوقی بوده و اسامی آن‌ها، نه به عنوان اسم علم یک پیامبر خاص بلکه به عنوان رمزی از یک انسان با ویژگی‌های مورد نظر ابن عربی تلقی می‌شود که ممکن بود این فرد با این ویژگی‌ها هر نام دیگری داشته باشد، لذا در اکثر فص‌ها بهره‌ای که از نام پیامبر، داستان او و آیات مربوط به او می‌تواند ببرد، برای او اهمیت داشته است. در معدود فص‌هایی هم که از داستان و آیات مربوط به آن پیامبر استفاده‌ای نکرده است به نحوی بین موضوع اصلی آن فص و آیات قرآنی که نام آن پیامبر در آن‌ها ذکر شده است، ارتباطی وجود دارد. یا بین داستان و حوادثی که برای آن پیامبر اتفاق افتاده و موضوعاتی که در آن فص مطرح شده می‌توان قرابتی پیدا کرد.

آنچه این اندیشه را تقویت می‌کند که ابن عربی بیشتر به عنوان حکمت‌ها توجه داشته، توالی و ترتیبی است که مؤلف بین فص‌های خود برقرار کرده است. به نظر می‌رسد این توالی صرفاً برای بیان اندیشه‌هایی است که بیان سلسله‌مراتبی و مرحله به مرحله آن‌ها مد نظر ابن عربی بوده است. البته وی تا حد ممکن می‌کوشد توالی زمانی و سلسله‌مراتب پیامبران را هم رعایت کند؛ ولی گاه اهمیت پرداختن به آرای وی و استفاده از نام آن نبی خاص در جهت تبیین آن‌ها، مانع از رعایت توالی تاریخی کلمه پیامبران شده است. از دیگر موارد بهره‌برداری ابن عربی از ذکر نام پیامبران، توجیه برقراری توالی بین فص‌هاست که با زمینه‌سازی در هر فص شرایط را برای طرح حکمت فص بعدی و موضوعات مطرح شده در آن فراهم می‌کند.

موضوع دیگری که وجود فصي مانند فص بیستم، احتمالاً به اثبات رسیدن آن را

افزایش می‌دهد، تعدد ابن‌عربی در ذکر تمام این حکمت‌ها و رساندن تعداد این فص‌ها به عدد بیست و هفت است. از دیگر احتمالات قابل بررسی در زمینه شیوه ابن‌عربی در نام‌گذاری فص‌ها، این نکته است که دقت در ظاهر الفاظ نام‌های فصوص نشان می‌دهد، ابن‌عربی در این نام‌گذاری‌ها تا حدودی تناسب ظاهری الفاظ و سجع و آهنگ موجود بین دو بخش نام حکمت و نام هر پیامبر را نیز مد نظر داشته است؛ به نحوی که برای مثال، تناسب لفظی و آهنگ بین دو لفظ در نام فص سوم که در آن حکمت سبوحی کنار کلمه نوحی قرار گرفته، فراتر از وجوه و تأویلاتی که شارحان آورده‌اند، در نام‌گذاری این فص بی‌تأثیر نبوده است. همچنین در نام فص هفتم، تناسب لفظی «علیه» و «اسماعیلیه» امری آشکار و مشخص است، ولی در برخی موارد نیز شباهت‌های ظاهری وجهی ندارد؛ مثلاً در عنوان فص بیستم بین دو واژه جلالیه و یحوییه یا در عنوان فص پانزدهم بین دو واژه نبویه و عیسویه رابطه ظاهری و لفظی تأثیری ندارد.

در نهایت به نظر می‌رسد طرح مبانی و اندیشه‌های نظریه وحدت وجود، اندیشه فراگیر و طرح و هدف کلی است که ابن‌عربی در طراحی این فص‌های متوالی در پی آن بوده و سعی کرده است این مبانی را مرحله به مرحله مطرح کرده و بعضاً با تأویلات بحث‌برانگیز و شگفت‌آور خود از آیات قرآنی و اندیشه‌های عام مورد قبول اسلام، آن‌ها را توجیه کرده، قابل پذیرش جلوه دهد.

بنابراین آنچه مد نظر ابن‌عربی بوده، طرح این مبانی و اندیشه‌ها، در قالب این حکمت‌هاست و این ترتیب قرار گرفتن فص‌ها به هر شکل دیگری هم که طراحی می‌شد، مؤلف برای حفظ انسجام و یکپارچگی اثرش به نوعی ترتیب و توالی بخش‌های مختلف آن را منطقی و توجیه‌پذیر نشان می‌داد و برای ایجاد این انسجام، تمهیداتی می‌اندیشید و به نحوی در انتهای هر فص برای فص بعدی و مباحث مطرح شده در آن زمینه‌سازی می‌کرد.

### نتیجه‌گیری

نقد و بررسی و تحلیل آرای ابن‌عربی درباره وجوه تسمیه فصوص، شیوه‌هایی که او برای بیان اندیشه‌های خود در متن فص‌ها به کار می‌برد، بهره‌ای که از تأویل آیات قرآن و داستان‌های پیامبران مذکور در عناوین فص‌ها می‌برد، شیوه‌های او در برقراری ارتباط



بین بیست و هفت فص فصوص، تمهیداتی که برای ایجاد ارتباط بین عنوان هر فص و موضوعات مطرح شده در آن‌ها می‌اندیشد و بعضاً تناسب لفظی که بین دو بخش عنوان هر فص ایجاد کرده است، همه، این نظریه را اثبات می‌کند که ابن عربی از نام پیامبران در عنوان فص‌هایش و از آیات و داستان‌های مربوط به آن‌ها، به عنوان ابزاری بسیار مؤثر و ارزنده در جهت تبیین نظریه وحدت وجود خود استفاده می‌کند و ملاک او برای انتخاب نام پیامبران و ترتیب و توالی ذکر نام آن‌ها و یا حکمت‌هایی که به کلمه آن‌ها نسبت می‌دهد، صرفاً این هدف است که چگونه می‌تواند با استفاده از این امکانات، آرای خود را دقیق‌تر و بهتر تبیین کند و آن‌ها را قابل قبول‌تر جلوه دهد.

این فرضیه نیز که ابن عربی در انتخاب عنوان فص‌ها به تناسب لفظی و ظاهری و آهنگ و شکل واژه‌ها نظر داشته است، از جمله عواملی است که تا حدودی در انتخاب نام فص می‌تواند مؤثر تلقی گردد، اگرچه نمی‌توان این عامل را جزو عوامل اصلی دانست، ولی یکی از عوامل مؤثر در نام‌گذاری فص‌ها به شمار می‌آید که البته در تمام فص‌ها نیز رعایت نشده است.

بررسی شیوه شارحان فصوص و آرای آن‌ها در زمینه وجوه تسمیه فص‌ها نیز مشخص می‌سازد که اکثر شارحان تحت تأثیر شیوه‌های ابن عربی و اندیشه‌های او قرار گرفته و در راستای اثبات آرای او و توجیه نام‌گذاری‌هایش تلاش کرده‌اند.



### پی‌نوشت‌ها:

1. ملک عبارت از شدت و سختی است و ملیک عبارت از شدید است.
2. بیان الهی از جانب لوط (ع) است که «لو أن لی بکم قوۃ أو أوی إلی رکن شدید: کاش در قبال شما نیرویی داشتم یا به تکیه‌گاهی قوی پناه می‌بردم...» آنچه را که لوط (ع) از تکیه‌گاهی قوی قصد داشت قبیله بود و مرادش از نیرو...، همت بود که از جانب بشر همان عزم و اراده قوی است.
3. اما اختصاص آن [حکمت قلبی] به شعیب از آن جهت است که در آن تشعب است، یعنی شعبه‌هایش محصور و محدود نیست، زیرا هر اعتقادی خود یک شعبه است. پس اعتقادات، تمامیشان شعبه‌هایند.
4. از آن جهت حکمتش فردی است که او کامل‌ترین موجود در نوع انسان است، از این روی که کار بدو آغاز و انجام یافت.

5. فص‌های 1، 3، 5، 6، 7، 9، 10، 13، 14، 15، 16، 17، 19، 20، 23، 24، 25.

6. فص‌های 2، 4، 11، 12، 22، 26.

7. فص‌های 8، 18، 21، 27.

8. هر کس بخواهد بر اسرار نوح واقف گردد باید با ترقی کردن به فلک نوح درآید.

9. ملک یعنی شدت و ملیک یعنی شدید؛ از آن جهت این حکمت را به کلمه لوط (ع) نسبت داد که در میان قومش ضعیف بود و آنان نیروی فراوان و حجاب شدید و سختی داشتند و آن چه را از جانب خداوند می‌آورد، نمی‌پذیرفتند... پس هود به خداوند از آن حیث که قوی شدید است - پناه برد، تا آنکه آن‌ها را به شدت عذاب ریشه‌کن ساخت.

10. ظاهراً مراد از قوم لوط، شهوات نفس بهیمی است و مراد از خود لوط همان نیروی معنوی است که این شهوات را به بند می‌کشد و در آن‌ها تصرف می‌کند. پس لوط یا نماد خود همت است یا نماد آن نیروی روحی برتر است که می‌داند چگونه و چه وقت همت را به کار گیرد.

11. بدان جهت حکمتش فردی است که به سبب انفرادش به مقام جمعیت الهی فوق آن جز مرتبه ذات احدی نیست، زیرا او مظهر اسم «الله» است. و همچنین نخستین چیزی که به وسیله آن فردیت حاصل می‌شود، قطعاً آن عین ثابت اوست، زیرا اولین چیز از اعیان که به واسطه فیض اقدس فیاض شد، عین ثابت او بود و اول چیز از موجودات که به واسطه فیض مقدس در خارج وجود یافت، روح مقدس او بود. پس فردیت نخستین به واسطه ذات احدیت و مرتبه الهیه و عین ثابت او حصول یافت.

12. مقصود ابن عربی از کلمه محمدی چیزی است که با شخصیت پیامبر (ص) تفاوت تام دارد و میان آن دو رابطه‌ای نیست مگر به همان اندازه‌ای که میان حقیقت محمدی و هر یک از انبیا یا رسولان یا اولیا وجود دارد. بنابراین کلمه محمدی یک چیز متافیزیکی محض و بیرون از حدود زمان و مکان است و در واقع، کلمه محمدی همان خود حق است که برای خود در نخستین تعیین از تعینات خود، به صورت عقلی که همه چیز را در بر دارد و در هر موجود عاقلی تجلی کرده، ظاهر شده است. عیفی در نهایت این‌گونه نتیجه می‌گیرد که: این ویژگی جز برای کلمه محمدی نیست و از اینجاست فردیت حکمت محمدی.

13. از آن جهت حکمت احسانی به کلمه لقمانی اختصاص یافت که او به شهادت قول خداوند صاحب حکمت: «وَلَقَدْ آتَيْنَا...» (لقمان/12) و «مَنْ يُّؤْتِ الْحِكْمَةَ...» (بقره/269) پس او صاحب خیر است و خیر همان احسان است و احسان فعل خیر است که باید انجام شود و حکمت عبارت است از وضع شیء در موضع خودش؛ پس هر دو از یک وادی است. همچنین حکمت مستلزم احسان بر هر چیزی است، پس به این جهت احسان را با کلمه آن مقارن کرد.

14. ابن عربی نوح یا ادریس یا سایر انبیا را با این عنوان که شخصیت‌های تاریخی و حقیقی‌اند،

نمی‌آورد و آنان را بدان صورت که از طریق قرآن و سایر کتاب‌های مقدس می‌شناسیم برای ما تصویر نمی‌کند، بلکه آنان را به عنوان مثال می‌آورد و به سان ابزاری برای شرح عناصر عقیده خود به کار می‌گیرد.

15. همراه شدن نام سلیمان با حکمت رحمانی هیچ دلیل آشکاری ندارد جز اینکه در داستان سلیمان و نامه نوشتن او به بلقیس در عبارت آغاز نامه «إنه من سلیمان و إنه بسم الله الرحمن الرحیم» نام سلیمان همراه صفت رحمان آمده و کنار هم قرار گرفتن نام سلیمان با حکمت رحمانی صرفاً یک امر عرضی است و اگر نام پیامبر دیگری به جای سلیمان در این آیه آمده بود، حکمت رحمانی با نام او همراه می‌شد.

### منابع

- شرح سرفصل‌های فصوص الحکم؛ ویلیام چیتیک، ترجمه حسین مریدی، الهام، تهران 1388.
- شرح فصوص الحکم ابن عربی؛ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی، به کوشش مجید هادی‌زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران 1383.
- شرح فصوص الحکم؛ داود ابن محمود قیصری، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، علمی و فرهنگی، تهران 1375.
- شرح فصوص الحکم؛ مؤیدالدین جنبدی، تعلیق و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، دانشگاه مشهد 1361.
- شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی؛ داود ابن محمود قیصری، ترجمه محمد خواجوی، مولی، تهران 1387.
- شرحی بر فصوص الحکم؛ شرح و نقد اندیشه ابن عربی؛ ابوالعلاء عقیفی، ترجمه نصرالله حکمت، الهام، تهران 1386.
- فصوص الحکم و خصوص الکلم؛ محمد ابن علی محیی‌الدین ابن عربی، تعلیقه ابوالعلاء عقیفی، الزهرا، تهران 1370.
- فصوص الحکم؛ \_\_\_\_\_، ترجمه و تصحیح محمد خواجوی، مولی، تهران 1387.
- فصوص الحکم؛ \_\_\_\_\_، ترجمه، توضیح و تحلیل محمدعلی موحد و صمد موحد، کارنامه، تهران 1385.
- الفکوک یا کلید اسرار فصوص الحکم؛ صدرالدین قونوی، مقدمه، ترجمه و تصحیح محمد خواجوی، مولی، تهران 1371.

- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم؛ حسن حسن‌زاده آملی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران  
1378.

- نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص؛ عبدالرحمن احمد جامی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام  
چیتیک، انجمن فلسفه ایران، تهران 1356.

Archive of SID